



ای  
نه

بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۱۰۱

جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب	۹۰۷۹۷
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	کتاب	۹۰۷۹۷
مؤلف	مترجم	شماره قفسه
		۶۹۸۱



۶۸۱۹  
۹۰۷۹۷



بسم الله الرحمن الرحيم

جمله فرق حد کاین از بود علم نیز و صفاست هم عاقل و دانا و در پند و اندیشه  
 الرشیدین چنین گوید بعد از ابراهیم نهم جبرئیل که این رسالت  
 در غایت بکار و جاه فرزند دینار در معرفتیم تبار معروفه که که شوق فرا  
 از لایم و دهر و مغرور و مرکب و طوق عید هر یک بقانون حکم ایران  
 و دستر و تبار و خرف که با کمال هند که فرط در بام صمیم طراویج  
 صوفی بوزار داء و فزونی و قبل از اجتماع مریض و مرضیه تصنیف  
 تالیف نغمه و پیچ از زبانه نیر و لقب کرم نندکان قبل جبه  
 اشرف نغمه صاحب سبزه و قلم بدو اشرف و تلمیم صدر معظم  
 ادم آقام نکته موسی نغمه چه حضرت اشرف چه است از خلیفه



منجم که شعاع نوزده باشد در قلب هر سه بلکه تمام مسدود حرارت نوزده و شعاع  
 در قلب و بلاطه شرایین هر دو در وقت و عطیه غصه بر قلب بر این منجم در اینجا  
 نوزده کعبه در اینجا جمیع غصه منتشر و تولید کند تعریف هر دو در هر نوزده و شعاع  
 صدق غیر از هر شعاع لیس است که حرارت در باطن مستعد و ظاهر بر بدن سرد است  
 و در هر یک از شعاع ان میباشند بر باطن هر سه میفرزند اعتبار و شعاع بر باطن  
 مانع است چنانکه تحریکات منجم شده باشد که سرد و سرد است که مانع از طبع  
 باشد و مانع از نوزده پسرش حرارت در بدن مستند ظهور نیست  
 چه در هر شعاع باشد چنانچه بر بدن شخص در اینجا یکبار نوزده باشد  
 بعد از رفع آن در اثر نفوذ لغت آن چه خواهد بود پس غصه تنفیذ  
 سه اندیش است بلکه معتمد از ارباب علم و عقیده است

که حرارت غریزه تحت فوج و تحقیق یک بر حرارت مغایرت میگوید  
 فاضله مرشد این حرارت از نوزده بر کبان که استعدا و قوه میفرزند  
 انجمه نفس و قوه و حق استعدا و جانیست بر این که حرارت غریزه  
 همان حرارت نازیه غریزه است که از اجزاء مرکب میگوید این حرارت نازی  
 هنگامیکه یک کفیت چنان باشد که موجب طبع و عقد الی مرکب شود  
 کثرت که حرارت و طبع قوای لدیق مان رسد و در قلب نیز موجب  
 فحشیت گردد و از حرارت غریزه نهند و حرارت نوزده چنانکه باله و از این  
 سوابق فسادت و قوت است عارض غریب دارد بر او را در دفع نوزده و اسطه  
 افاده و دفع معده که بعد از مرکب که در نوزده بر جانیست مغایرت  
 حرارت غریزه نازیه بر این باشد که تفاوت بین این دو عینیت که

عزیزه جزء مرکب و صلیح بر ملا است و غیره چنانچه در بعضی از کتب  
 و در بعضی از کتب عاقلان و مراد از طبیعت عزیزه نیز در نزد بعضی از کتب  
 همیده است که غیر مرکب و موجب قوام و اتصال را گویند و بدانند  
 در بعضی از کتب است یا نیست اما در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 در رسم و نشان این ادوایا که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 در کتب از این اعضا میگویند و غیر بعضی از کتب میگویند و اینها را در بعضی از کتب  
 میگویند و محرقه و امثال اینها که عفت است و در بعضی از کتب  
 معلوم است که عفت در بعضی از کتب میگویند و در بعضی از کتب  
 میگویند و با کتب عفت است و در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 تابع حرارت او را میگویند و در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب

بسیار از حیوانات و در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 و در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 بسیار از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب  
 میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب میگویند که در بعضی از کتب



خاف و زال شود صاحب خرد و صاحب لبث و قلوب مرت  
 مرزبان است بطلد بر نه غصه و بواسطه فطرت قلب و جمع  
 بعضی شکر شود از بعضی غصه و بعضی از بعضی غصه طاری  
 ما قدم بند و شکر شمع قانون و غیره گفته اند مراد از فطرت در این  
 معنی هم طبیعت بریه است علم از فطرت و غیره صایحه حیث از فطرت  
 منور خواند در این طبیعت بی غش و غش عارض میگردد و اگر چه  
 معصوم باشد از این فطرت از راه رسد بهین فطرت و در هر طرف  
 صلیح هر یک از این و بی غش عیبه که بدو در تیز روز و فطرت فطرت  
 پرندیم از ذکر فطرت فطرت از ذکر و فطرت فطرت فطرت فطرت  
 و فطرت و فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت

و من الله سعاد و عید کماله غرض لغت کرد با باره که  
 اسرار غش و فطرت در حدت و فطرت فطرت فطرت فطرت  
 غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش  
 استغنیه و غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش  
 عطیه معدوم است سوره غش غش غش غش غش غش غش غش  
 غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش غش  
 هر یک از اینها بهر سبب استحقاق که از اینها فطرت فطرت  
 بر نه و فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت  
 از اینها فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت  
 با حجاب و فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت

در سیر با سبب سبب و طریق علیحد یکی مقتضی در این سبب  
 چنان یثیم منفی با از هم اجازت بجهت حاکم بر یکی غایب سبب  
 و اگر تا در این بحیث دقیقه و نظیره متعارف کنند و طایفه سبب و طایفه  
 ششیم نیز مقتضی در جمیع قسم آن لازم که بعد از این چهار سبب  
 بقول بر سبب و نویسد این سبب در جهت طغیان حرارت عذیب است بیکو مگر  
 در سبب که این میدان چنان چنان در این سبب در در عروق و در عروق  
 و هم نزد نقطه حیاس نیز با عدم خوف از عفت  
 در عروق و در سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب  
 و در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب  
 که حرارت در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب

جهت تقیه و تمیز بین میت و مکتوم است و سبب و شروع نیز در فانی  
 اطلو است که در فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 است و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 نیز در فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی  
 که در فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی



مغزده و شش همه از اجزاء جسمانی و غیر از این رطوبت از اجزای بدن از این است  
و پراکنده و غلیظ است لهذا از این مرتبه سوختن پیدا کند و حاصلش بزرگوار است  
فرمانده بود که نسبت به این مرتبه دو مرتبه متعین است و در این باب قول  
دیگر هم هست و آن یکی حق و عقیده حکما محققان بودیم این است که عرض شد  
اسباب مولده و قیاس و همدان حرارت نیست که بحدی که شریعت نیز  
از اعتدال برطرف شود و متعین میگردد و اسباب قیاس بسیار است نه در تمام  
و هم زید و تعب و غضب و پند و تفریط و مصیبت بر عطر ضمه در  
محرور و مزاج و تنوع غلبه و شیرین و ادویه حار و عاده و ضمه و غلبه  
و محمور و مزاج و غلبه و تنوع که هر یک از این اسباب موجب حرارت  
و مولد حرارت میشوند و ممکن است که از این ارض حاره و عاده پند مطبوعه محمور

و غیر از این

و غضب و لذت و شش اینها از اجزای جسمانی و عدم رطوبت قلب از اجزای بارده و  
غیر از این است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
و صفت بعضی و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
موضع از این و در این نسبت به این و در این و در این و در این و در این و در این  
چون صفت شریعت و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
و حق و صفت و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
شک است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
و کردن و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

و در حدیث است

و کشته شده و نه از شدت کج و محده و پیش کشم اندر در پشته  
 و خنجر نهی است بر در بطور رسیده و جاقده است و موت کابل حکم فرست  
 بر لاند که سبب قمر قمر دور از منته طنبیه و یک یک بفرغ عید می نمایند  
 بلکه جمیع غایت را در عید رخ مصروف بقنوات کله و شراب نمایند  
 و ما دور از طنبیه را یک از جمله اسباب تقه اند می کشند انتم نه لکن بهر سبب منجران  
 دینم و اسم علم اندر سپید عالم در در صورت هر شخص بسیار شدت  
 و عید بود و شان در جسم غیر ممکن عید چه مقدار ضعف حرارت غیر  
 و غایت طوب است نیه و تقه را طوب است نیه منیر مکمل منیر حریج بهر نیت اند  
 که دینیت لایق و حرارت شعله فضا طوب است منیر منیر که تقه از لایق  
 مربوط با و است شروع نموده و جزو قسید سبب حرارت در شرف تفرق

و قسید

و قسید بهیچ گونه عاده و طوب است منیر منیر منیر که هر چه حریج سلا عید از  
 روغن نمایند عاده آنچه فاشه از طوب است بهر منیر منیر منیر را و بهیچ عید  
 منیر در تیرد و طوب است بهیچ حریج و بهیچ عید و طوب است منیر منیر منیر  
 و قمر کافه و قمر طوب است و طوب است منیر منیر منیر و بهیچ عید است و کافه  
 معده طوب است که در قمر قمر کافه طوب است منیر منیر منیر و کافه طوب است  
 و طوب است منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر  
 زنده و عید از طوب است منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر  
 هرگاه ما بهیچ عید منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر  
 مان شک در روز کافه نمایند و شرم غلبه ما کج روغن یا کشت خود کج ما کج  
 تازه یا منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر منیر

بر لایق



پراکنج کن پرشد و پاره کن سو بپندل رسد و کافور و بکاهو  
 و صند و کدب ترکم بر موضع قلب اندازند و در خد جم جدم میوز  
 در بان جبهه رعب بران ماض است و میدن کم کرد و بقیه نام بر سر جفنا  
 خاصه بر کف دست و پا و پز و کشتر زاده مفید است و فرشت مرصع کن کنه  
 و جبهه بشد و مملو سکن سرد و تر نزدیک آب و طبع فو و در که که برک  
 پید و بنور و نغش و کاه و جویم گرفته و ممالک را با جفنده بشد  
 مرصع سو نشند از هم و غم و جوع و عطش و حجاج و غضب هم جهر در نوا  
 تا صفت قرض کافور طیارده مفاد کله رخ و مفاد کم کرد کم کرد  
 کم کاهو کم کاهو مصلد سفید کافور از هر یک که مفاد کوفه را با چ  
 که از لبه مالای بفراتر رسد تا صفت قرض طیار طیار سفید و

ملیخ

کله رخ و در هم معرکم خیارین معرکم کرد معرکم کوهترین تخم حرقه  
 از هر یک که در هم کله رخ کرد از هر یک که در هم نرم کوبده مایه بک بار بکند  
 با کاس سفید قرص میزند صفت و اشیاء مرغانه بکند جویان فرجه  
 در میان مایه که از آب شیرین جابر صید کنند و دست و پا و سو قطع کهم  
 بشد شکم و سو سفاده و مایه بک و فکتر بویته که نرم تر زاید کرد  
 بر جوار در آب بسیار حشیر که آب تر سو بریزد و آب آنه دیگر از نخل  
 با سرطان طبع دهند بک که سرطان و جهر مر که در دست کهم قمر طلوع  
 بر نهد و عدست مایه لادن سرطان لیتر است که بر لب او نوزنه فرو برند  
 بر کاه و طوب سفید غایج بخود مایه است و در قدوق شیخو هم بر صند از  
 محاسنست و نه عادت جدا بار کوبده که در فیل هم قتم از کز بر باند به است

باق







مدته و بسبب بقا و ان حرارت غریبه قوتیت مالک حرارت از اجزای غلطه  
 متعفن نیز که سمت مجاورت و شاکست دارد متعفن سازد و مگر طبقه  
 محقق است و باقی باشد غلط متعفن با اینکه جمع شهاب او برینند و بگویند  
 از غیر همان غلط و شعله که در در حرارت بر سر متعفن چنانکه در  
 محرقه معین است و صفت شد هر جفتت تجدید با محرقه متعفن که  
 لکن غفوت سرایت می نماید در عروق بود مجاور غفوت در غلط متعفن  
 در بر متعفن و از اینجای مجاورت دیگر در جمیع غلطه و در یکدیگر چه آنچه  
 در عروق است جمیع با هم سمت نفاس و شکت با هم دارند و بر سر غلط  
 متعفن تجدید غفوت دیگر از مجاورت متعفن شد و تا مکه متعفن باشد  
 و منقطع کرد و در صورت حال و این را نشانه غفوت بهار غفوت که از غفوت متعفن  
 در خبر از اجزای او تجدید می گردد و سوزنده و گشتن می شود و غفوت دیگر

تا مکه فایز گردد و کتب به شرح سوزنده بکشد متعفن که در زیر که غفوتی نوکتی برسد  
 چنانچه شریح سباب میفرماید و دیگر متعفن هم بکشد از دل غفوتی معادن ن  
 مؤلف گوید این خبر گشت چه قیاس در بر آن بر صدف غفوتی که بر سر است  
 دارند و تا بر آن صفت است که در بعضی از طبقه را شریح می گوید که غفوتی متعفن و  
 قیاس به است بر سباب غفوتی که بفرار و در متعفن هم بکشد الله و بکشد الله  
 طبقه حار و سوزنده است غفوتی که در حرم چشم و صورت و بر رگها و کشیده  
 رگها و کشیده برین و گشت و صدف غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی  
 قشریه و در در در غفوتی غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی  
 از این صفت معین غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی  
 و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی  
 غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی و غفوتی



2

مقامت خان





بعد از آنکه خود آنها را قوی کند و در با وجود هر چه در دست  
 چنانکه در کارهای در این همه تغییر نظم لازم است و در این  
 همان سیرت که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 رکنی که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 با وجود آنکه در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 نشد و در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 زیاد و علامات در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 زیاد و علامات در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 زیاد و علامات در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این

خود که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 پس در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این  
 و که در این زمانه و بعد از آنکه در این سیرت در این





نفخه صحره بر بعض منفه سرای کرده اذغال کت جرمه بر سر در  
 در کت اذغال است در کت بر سر است و جنس و کت بر سر است در کت  
 از جنس انشانی که است در انشور است اذغال کت سر در  
 خیزه صاحبان است صوره صوره مانده منطبقه و کت در کت انشور  
 و اذغال سر در کت بر سر است اذغال کت سر در کت  
 در کت کت بر سر است که بر سر است بر سر صاحبان کت بر سر  
 است در کت کت در کت بر سر است در کت بر سر کت  
 میوه جنس انشور انشور است در کت بر سر است در کت بر سر  
 و اذغال در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر

که طبع است سر در کت که در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر  
 بر سر در کت بر سر است در کت بر سر است در کت بر سر





عارضه نمود در مدت عمر شخص و احد را بانه بعد از مدت  
 بیش عارض شود و در هر از جنس دانه دانه و انفس  
 لغت گرفته چه نه است و معنی است چنانچه بر ماه  
 متعلقه باقی را قیاس کرده است و حصه و اطلاق خود را  
 و طراوت و عطر را سه به بعد محمد بنه و الله مطبقه و الله  
 عینه به ان یکنه شعر و متعلقه مطبقه به است و بسیار  
 ادب کرده است به مرض بویژه محمد و غیر عظیم گرفته است  
 و گفته است که در آن جو بودیم در آن خلایق و خود را  
 فکرت داشت و بهار شرف که از کماله از آن حق و الله

مهر و بهار شرف و عطر که در هر صحت از مرض به تغییر دارد و  
 در بینه بهار که در هر زمان و در هر به کنی و در هر یک به  
 در میان عروق و غنیه و غنیه را قیاس از آن به یا نه به سبب  
 از آن که بهار از مدت دفع در این حق و غنیه و غنیه  
 با درده که در هر جمع که این خالی از آن بود و در هر  
 که است و در هر جمع که این است و در هر که است و در هر  
 عارض نمود و چه بود بهار از هر که است و چه بود که  
 و بعد هر سبب کرد و در هر که است و چه بود بهار از هر





این را به و ای که می داند که او را می داند با او است نشانه  
 شبیه کرده و برعکس علی که آن اول دفعه بگویم شبیه کشف شده  
 آن باین نحو است در روشنی کشف در یک مکلفه در این که هر یک  
 تعال کشفه ای که ده تعال در میان این ترخیص صاف بگویم بر این که در  
 در میان در این که هر یک در میان در یک در یک در میان  
 صاف بگویم بر این که ده تعال در یک در یک در میان  
 که در ده تعال در اب الله نایه در چهارم بگویم  
 که هر یک در یک در یک نایه در چهارم بگویم  
 که هر یک در یک در یک نایه در چهارم بگویم

که است چنانچه و تهر و درام با او چنان و در میان و گفت و نه در است  
 لا در ده ها می بگویم او را می بگویم شبیه در ده ها می بگویم  
 در اب و تعال در میان در میان در میان در میان در میان  
 در میان در میان در میان در میان در میان در میان  
 در میان در میان در میان در میان در میان در میان  
 در میان در میان در میان در میان در میان در میان  
 در میان در میان در میان در میان در میان در میان  
 در میان در میان در میان در میان در میان در میان

اینه ده دقیقه با نفق جان رسکه به نه که غم لا بطریق به لیت رف  
 یازد آب میقات ایرانی در غزه است حد شمال الی شمال  
 با کهن داب سک به نه قررت حوز به بعد کهن عی داب ربه  
 شقه شمال مک طعام و شمال خیزه و پرده نه نایه و راه  
 و حلق در مریض نه سجا براب و غز در هزار هجر که هر کس در آن  
 سوزنه بنه به نه و در ادخ خلست که از نه و اهل معینه  
 حصه به نه دوزه دق صحرآت از حد حصار و کوفت  
 در آن ده که لاس با کهن یا سرت ملو به نه در عرض است  
 ۱۸

و کهن در ادخ حوز کهن به نه و صفات که لازم است که موقوف  
 به صحرای حیط حذوق در زمان علاج حوز مرض غایب معینه  
 در مریضات اذخ حیط حذوق در مریضات و راه لای مریض شدن  
 مریضات مریضه که هر کس به نه به نه لکته به نه در مریض  
 مریض در مریض به کهن به نه ملو و نکل اینها مریضات حال  
 شقه از نفع مال ملو و علامات ان قریب صلاست غلبه لازم  
 لا الهاب حلق و حق و مطرب و حذوق و حذوق است که با  
 زمان و مریضات زبان و مریض صفا با برل و بر زنیست و علاج در مریض  
 ۱۹



لعل که ده دقیقه با نف فغان رسد که به نه که نیم در بطریق به برت  
 یاز و آب میقات ایرانی در حوزة است چهار معال الی معال  
 با کچین و آب سکه به نه قدرت حوزة بعد کچین به آب سکه  
 نفع معال است طعام و معال بخور و پورده به سینه و همراه  
 و طفل در مرض به سبب آب غنیز در هزار هجیر که هر هفت روز  
 سوزده باشد به نه و در ادخ خلط که از آن در اهل معینه  
 حصص به سه روز و دفع حرارت از قبل بخور و کف  
 در آن و کمالش با کچین یا سرت سوزده به نه در اوقات  
 در آن

و کچین در ادخ خلط که هر هفت روز در اوقات  
 به صحران ضعیف حوزة در زمان علاج هر روز شش فغان معال  
 در منقبات اذین و طفل خلط خالی در منقبات و همراه برض در شش  
 منقبات سوزده که هر روز به به بهان لعل که هر روز در سرت  
 بدون خم رخم با کچین یا سرت سوزده و مثل اینها معال است  
 لعل که در نیم مال خورد و علامات آن در آب لعل که در نیم  
 در اهل آب و خلط و صواب و کمال و فغان است که با  
 زمان و صفت زبان و خراج صفرا با بول و در زان و علاج در سرت  
 در آن

در طبیب قریب علاج غلبه گرمی و تهال مغز و جگر و کبد

و آب ان مغز سردا نه در جگر و کبد و کلات ان لغز

قرص است در روز در میان برین ربع است او نایب و جگر و کبد

ایام یک و قمره و نافض و عرق در او نه و سیاه است ان

بجوف که در او نه ان را که کور و قمره و نافض و کبد و جگر و کبد

چه بودا در جگر و کبد و نافض و کبد و جگر و کبد

نصف هم است به بیدل کفنه تا عرق در او نه و قمره و نافض

نصف صفت لغز که در او نه و کبد و جگر و کبد

الک

در تهال جگر و کبد و نافض و کبد و جگر و کبد

و در تهال جگر و کبد و نافض و کبد و جگر و کبد

کفنه و نافض و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

ایام کفنه در او نه و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

نصف صفت لغز که در او نه و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

نصف صفت لغز که در او نه و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

و در او نه و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

و در او نه و کبد و جگر و کبد و کبد و جگر و کبد

الک

۲۳



خیر چون نفع دهنه مرده بخت داده و نفع بر نفع نفع و نفع نفع  
 آن بعد که آنرا بلیطه نوب بعد از اولاد را بلیطه نوب و نفع نفع  
 در خارج کردن نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 بلیطه نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 هر مرده نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

آنوقت یا برادر یا نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 و نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 هر ماه حکم را در آن روز نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 یا بر نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع  
 نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

فلا انچه غنیه خود طاهر است چه در نهان که خود خود دفع می شود  
 آنها با همه اهرامات و اسباب محرمه آن یا با در است یا در  
 اسباب با ویم خود میرانند بدین در خط محرمه جن امارت  
 و نه که هر اشیاء جن امارت خود در غنیه امارت  
 و امارت از لعل امارت در در محرم غنیه امارت که بر آید  
 طبع غنیه نهان و چنانچه در نهان در خط غنیه در در اسباب  
 و علالت دور در نهان در محرمه با همه اوجیت و آنکه می شود  
 از نهان است که در خود در نهان را بهفت در نهان می شود

که جن در نهان می شود در نهان چنانچه در خط امارت در نهان  
 و خود در نهان می شود که امارت در نهان در نهان است که در نهان  
 در چهار آفت در که در نهان در نهان در نهان در نهان  
 امارت در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان  
 در طبعه در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان  
 در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان  
 در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان  
 در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان  
 در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان در نهان



سبب و اعم بود در اصطلاح افاضی و علامات دلالت بر اختلاف  
سبب نمود پس همه اظهار دارد است که حیات و اعم در غیرت  
پس و دلالت ظاهر و دلالت است سبب ان تعوضه و غیرت در  
ضایع موقوف علامات ان جمله چیز است که در ان وضعت ان  
صفت و ندرت بهر حلقه سقوط و کج و ان ایضا و غیرت  
ضعف و ضعف متضمن است و بهر آنکه در ان بود در عظمی و کج و  
آنکه در ان بود در میان ان و در هر یک سبب غلبه است و دلالت  
غلبه بر آنکه است لکن در ان بهر وجه غلبه سبب است و در ان  
در ان موضع ضعف کرده و چنانکه در ان بود در ان بود در ان

در چهار طعنه الامر و ادخال که با حق تعالی بود در میان خود و  
هم او پس چنانکه در این باب که با حق تعالی است و ملاقات نیز بر حق تعالی  
افضل ملاقات در حق این است که طول آن را در دلم حجت کارزار  
و کمتر قطع است بهر هر کار و در حق تعالی که در حق تعالی با  
حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی  
و در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی  
به هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی  
افضل که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی  
نیز حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی  
در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی است بهر هر کار که در حق تعالی

جای است و در هر قطع در یک ناحیه در هر صحنه در هر روز

بسم الله الرحمن الرحيم





خود حیرت در حال موت نیست به روزیم و روزی است  
هانی میخ اندازد با خف را تا خبر نه و روز چهارم که زمان فرات  
میخ از او را در آن فیه به پند سپید که در پند و پند روزی است  
نغمه میخ ده سوال هر که به پند در آن وقت آن است به جرات  
باب البکار او را و خف از پند خود است و پند هر که از او را و خف  
ایا نه ادا خود که هر که از پند با کرات خود هر که است  
سپید که در پند خود به پند هر که میخ ده سوال است که  
هر که نه پند در راه به پند در پند هر که به پند هر که

میخ و کوز مهر در راه است و قمر به پند هر که است و الله  
بعد از شرب یک مهر و کوز مهر را در راه است و الله  
خف مهر و پند به پند هر که به پند هر که به پند هر که  
نغمه و ناز را به پند هر که به پند هر که به پند هر که  
نغمه و ناز را به پند هر که به پند هر که به پند هر که  
و پند هر که به پند هر که به پند هر که به پند هر که  
نغمه و ناز را به پند هر که به پند هر که به پند هر که  
نغمه و ناز را به پند هر که به پند هر که به پند هر که



در آیه انجیل ضعیف و شخص و محف و در آنها مراد است  
و نه الاطلاق و اول در آیه اول که نزل بهم نفع یافته و مفعول  
نکته نفعیه است و در آنها که بهم نفع یافت نفع ویده و کبر نقد  
حلق در امر مضایق است ای آنکه مخرج نفع رسیده باشد  
و اول بدن فقر و ضرورت تسبیح و از ارضی نفع و احیاء نفع در  
و ضربات بطریق و اجهال دفع گردد و حرارت و الهیای فقر  
نظر از یاد و محنت است و این نفع نزل می خور و هر چه خاصه در آن  
و مختلف و در خصایص نفع است که در آن مبر صبه آن حرارتی  
ملایم

[illegible]

[illegible]



معول در این شهر می خیزد صاحبان هر نفس در ایام شریفه  
خواب می آید و در وقت که بیدار شود در خواب می آید  
است و در وقت که بیدار شود در خواب می آید  
در این شهر می خیزد صاحبان هر نفس در ایام شریفه  
خواب می آید و در وقت که بیدار شود در خواب می آید  
است و در وقت که بیدار شود در خواب می آید

بکار میرود از زنج و علف و مر و ملین و مسهل و معرق  
و اگر قرصین کویه که است از نقره و طلا و بکرم و چرخ  
در نیم جزایمان مرصه طبیب و بعضی هر روز قدری عصاره این را  
مذاق که چنانکه مشرب است و اگر حال نبند برضه نصف اینها  
مساجات قیوم میرود و در قوه کویه ضبط و در زور مانده و قویه با  
و اما در مسهل اماضه علیهم غلایه و پنجه و سه مرضیه و آب قیوم  
که سابق برین در آب و پنجه ماه علیهم غلایه و در آب و بعضی درین  
درت بهنگام میرسد اگر نه که در در خاک و آب یک خوراک بکند  
و در خاک رفع غلایه و محقق در سیر و امراض و مساجات و قیوم





دختر عسل را سر سوزد و کثر با نوبه پر سب ان کثر غلبه است و گاه در  
صفر غلیظ تر که کدو آبچه در بن نه علامت بطور بخش و در جبهه مازد  
و غیر سب علامت غلبه است و نایب بطریق و نه است و آنچه در صفر  
نه علامت سب و ام است که در درخت نه اندازد با سب و علامت  
غلبه صفر بغير علامت قوی غلبه نایب و صفر و در علامت مرکب از صفر و  
کته و دودن جرم اخگر ن کرکته با آب که مازد نه غلبه صفر  
بقدر و اسهال بسبب غلبه است و هر گاه از هر یک سب و غلبه  
و در صفر از کله و کله و غلبه و در کله که لازم و نه و غلبه  
قوی بطور غلبه و علامت مازد و غلبه قوی تر و غلبه و غلبه

و غلبه اب و غلبه بن و سب هر یک از هر سه و غلبه اب و غلبه سب  
صاحب این سخن چهره است که با کدو چهره نه و با هر یک سب جرم که  
در غلبه طبع و غلبه نه با کله کله غلبه مازد و سب است و در غلبه سب و  
غلبه سب و سب نه و کله ان نه و در روز است و غلبه و سب و سب  
و هر گاه در نوبه غلبه و غلبه سب که در روز است و هر یک از سب و غلبه  
و غلبه و سب نه و غلبه و کله نایب و غلبه سب است که هر یک از غلبه  
و غلبه نه و در کله سب و در هر یک از سب نه و غلبه و غلبه سب  
و غلبه که در غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه  
و غلبه و غلبه که غلبه است با کله و غلبه و غلبه و غلبه

در خارج ثبوت مایه داین یک غیب الله با لفظ است که  
علم است حق صغریه و حق غیبیه است و مکرر است سیم و الهیات  
زیاده است و مکرر است در دهر و غیره نیز یکی که ضعف مکرر است  
مکرر ضعف است و مکرر است و همراه غیبیه و غیره و مکرر است خارج  
بود یک از غیبیه واقع مکرر است و اگر در سیم و اگر در یک از غیبیه  
است مایه ثبوت مایه بدونی از عارض کرده و اگر مکرر است و اگر  
بعد از زیاده با مکرر است عارض شود و اگر مکرر است مکرر است  
با مکرر است مکرر است و غیره مکرر است بطریق اولی و اگر مکرر است  
زیاده و سیم مکرر است مکرر است مکرر است مکرر است مکرر است

[illegible]



فهم هذا الكتاب امامه صفت من كان له

مقتل ملول و مهال ان برقص خورانه و عذرا تر سخن بگو  
شماره ۷۱

آب سرد و تازه بن و کباب جو به مرغ و نه اینها به مرغ نرسد  
در این به و در آن غایب بعد از حیات غنچه خیمه و غنچه طلای  
بود و غنچه طلای و مرغ این را که از او به مرغ نرسد در این  
و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
میلاد باین مرغ به و هماد از این مرغ نرسد  
بعد که از مرغ آمدن متعجب بود و صورت آن یا از حیران هم غنچه  
هر یک به قی نفس بود و یا از او طلوع بود که هر یک به مرغ  
و از این طلوع خورشید تا قریب غروب تا او از او نرسد  
خاصه صحرای آن جواب گرام هر چه بود است به در طلوع این

و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
از اینها به مرغ نرسد که طلوع رسته که هر یک به مرغ نرسد  
اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد  
و نه اینها به مرغ نرسد و نه اینها به مرغ نرسد









صافه چون با دانه بزرگ در ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
اب لایز راه بکین و دیگر تر نشدند و بکار ای بکین تر نشدند  
خیزه بر کین و دیگر تر نشدند و بکار ای بکین تر نشدند  
در ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نه خفایا که در ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
کعبه چهار خفایا که در ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
شد و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا

نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا  
نفاص عجم و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا و ربع صفا





در وقت این فصل وقت هر ساعت خط و در وقت  
 چهارم هر یک است علی بن حسین است در وقت طریقه  
 ریه شروع برادنی گفته اند مانند که در وقت طریقه  
 این ده که گفته اند حاصل در وقت لافان و این  
 در وقت در وقت خوب به روزه پس از اتمام  
 چهار ساعت در وقت در وقت تا اتمام هر یک  
 در وقت اتمام هر یک در وقت در وقت  
 بدعات تا هر یک در وقت در وقت  
 که این معنی در وقت در وقت

در وقت این فصل وقت هر ساعت خط و در وقت  
 چهارم هر یک است علی بن حسین است در وقت طریقه  
 ریه شروع برادنی گفته اند مانند که در وقت طریقه  
 این ده که گفته اند حاصل در وقت لافان و این  
 در وقت در وقت خوب به روزه پس از اتمام  
 چهار ساعت در وقت در وقت تا اتمام هر یک  
 در وقت اتمام هر یک در وقت در وقت  
 بدعات تا هر یک در وقت در وقت  
 که این معنی در وقت در وقت











همه ایام رحم مدام و یا غفران مسمع خسته بگردانید  
 طرف بگردانید همه در عاف محول به کوه فرقه در آب خند  
 ان که چنه جان انهم در غیرین همه در عاف بخار خسته  
 فروع غنیه ایضا همه در عاف با فردا کمر بکنند همه بظلال  
 قسطنین در لاله پت خنده همه قوت مزاج و حکمت  
 مونس کف خنده خنده همه اهرام خنده در وسط با آب  
 در آب مسمع خنده و یک خط الما غنیه همه قوت مزاج  
 جلیا جود نفع حست خسته به نه همه کدورت و خسته کدورت  
 ساد کریمه در چشم زنده بجهت کین و جمع و مال و خسته  
 چشم اطروین محول در آب در یک خط در چشم بجهت خنده

بجهت زنده طهای اطعمه مونس با خستین روی در آب است خسته  
 با کثرت خسته به حب در مع الما خسته در زنده جود حکمت به دنیا  
 طریقی بکین خسته به در زنده در صحرای حکمت به در ان مع خسته  
 به خطه در غنیه در غنیه که حکمت که حکمت ان شود اوق خسته در آب  
 همه خسته خسته و همه تا زنده در آب به نه اوق ان زنده در آب  
 کوه در یک کفه و حکمت که از خوب به بهین قسم بخت هر سه در  
 زنده در دانه طهای حرا و همه در کوه در ان زنده با کوه خسته به  
 زنده به یک مثال که حکمت مزاج همه به بهین حکمت به در آب  
 الا که دانه به نه تا زنده نور خسته لاهم و یک خسته در آب  
 به در چشم به به در نفق بطر شراب زنده به در در  
 صاف کفه و به شراب در خسته کفه حکمت به مثال غنیه

۱۳  
 ۷





[illegible]

تمام کتب در این کتابخانه  
 در دسترس است و در صورت  
 نیاز می‌توانید از آن‌ها  
 استفاده کنید.









حقه قور اولا زلا حمره شربت زنی عسل مستانی طار  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 یت من بدید لود اولا در درون زیاد اید و خوف  
 منف به سیرات در لاه با طریقت درین  
 ۲۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰  
 خزانه حقه تعلیم در سیرات در کنگر حقه  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 بعد از آن الطور در سیرت خزانه یا حمره لاه و کنگر  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 مفرقه صفرا با کنگر خزانه مفرقه صفرا  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 با کنگر خزانه در کنگر حمره لاه و کنگر  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 الطور حمره در حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 در حقه ایا دانه به هر لاه لاه لاه لاه لاه  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 در حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰

در لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 با کنگر حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه لاه  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 بعد از ربع حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 در حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 در حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 در حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره حمره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰



[illegible]

۱۴ منفعه مهر <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup>





بمقام الخیر وصال فی القرون

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]















[illegible][illegible]







حرب محروقه که آب لکیم می آید از من مصلحت است  
 بعد از آن که حرب محروقه در ملک ترک و در ملک  
 در ملک به مجلس در معاهده است مصلحت است که در ملک  
 علاج هر چه است به مجلس می آید و مصلحت است که در ملک  
 در ملک مصلحت است که در ملک به مجلس می آید و مصلحت  
 که در ملک به مجلس می آید و مصلحت است که در ملک  
 به مجلس می آید و مصلحت است که در ملک به مجلس  
 می آید و مصلحت است که در ملک به مجلس می آید و مصلحت  
 است که در ملک به مجلس می آید و مصلحت است که در ملک  
 به مجلس می آید و مصلحت است که در ملک به مجلس می آید

[illegible]











حکایت طایفه حکیمه افاضی لودیه

صبر و رنج و عبادت و سجدات  
 ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

چهار نوبت کعبه در هر روز و در هر وقت

حکایت طایفه حکیمه افاضی لودیه

دقوت و شهادت و جان و روح و دار و دولت

و ابد و دو عالم که در او قاتل است

عاریت شود بقیه است

که که سطر است و فریاد و غم و غم

۳ ۱۰ ۳ ۱۰ ۳ ۱۰ ۳ ۱۰

در هر وقت که است بقیه

۳ ۱۰ ۳ ۱۰ ۳ ۱۰ ۳ ۱۰

خداوند و دایم و دایم و دایم

حکایت طایفه حکیمه افاضی لودیه

دعای و عبادت و اذیت و رنج و عبادت

در هر روز در هر وقت قطع نوبت و در هر وقت

در هر وقت که است بقیه

دعای و عبادت و اذیت و رنج و عبادت

در هر روز در هر وقت قطع نوبت و در هر وقت

در هر وقت که است بقیه

دعای و عبادت و اذیت و رنج و عبادت

در هر روز در هر وقت قطع نوبت و در هر وقت

در هر وقت که است بقیه

دعای و عبادت و اذیت و رنج و عبادت

در هر روز در هر وقت قطع نوبت و در هر وقت



حب که دفع صبح و عصر از دین علی السلام

کو که در هر روز در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

حب که در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

بگوید در هر روز یکبار که در هر یک از اینها یکبار

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی

صبر و صلب در هر چه که شود

در هر دانه ای که در دانه شود

حکیم بن ابی



Handwritten signature: *W. H. R.*

1. من ٢١١٥٣٨

لا اله الا الله محمد رسول الله

سیارہ خورشید اکرم بخور و چھو کہ ابلاغ معجز

میں نے اس کو اپنے ہاتھ سے لکھا ہے

۹. در هر یک از اینها (۲) در هر یک از اینها (۱) در هر یک از اینها (۱)

کتابت کردیم بحکم حضرت مولانا محمد شفیع صاحب

مستخرج من نسخ  
مستخرج من نسخ  
مستخرج من نسخ

والله اعلم بالصواب

بیت الاموال و دار المسکین و دار الفیء

لواء ووضو آنگاه

[illegible]

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

اگر حال پیش رو در طرف دایره

مع یونان افواه هم زنده خورشید در شبانه روز

در شبانه روز نیز این شعر امان مع هر حکم

و این طبع را از حق تعالی هر چه در موضع و ایام

یعنی این لفظ را که در شعر آمده و که از خود را

مخبر ثانیه لغت است و استعاره است

۹ که این در حدیث آمده که در کتاب که بیایید

۱۰ که موده ۲۰۶ که است و این که در حدیث

که گویند با هم روز در شب و شب در روز

و غیر این در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

بهر حال در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب

که در حدیث آمده که در کتاب که در حدیث آمده که در کتاب











حیات حاده کمر ۱۲ اسیر یک ۱۲

اسیر ۱۲ کمر ۱۲ حاکم ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲

کمر ۱۲ کمر ۱۲ کمر ۱۲









دیناظر ۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ لاکھ

قدیر حسین رشید خان صاحب

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

دیناظر ۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

قدیر حسین رشید خان صاحب

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

۱۰۰ لکھ روپے لاکھ لاکھ لاکھ

کتابت کتب حق آنگاه که در کتابت

معدن جلیله ۱۵۰ کیست از یک الی

۳ عدد ۲۳۰ است در یک خطه ان

نقوش بر سینه در دستان است

روح بخیر که در آن از چه بگویند

در آن نواحی که در آن است

در آن نواحی که در آن است

در آن نواحی که در آن است

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن

الم که در آن است در آن









المعجم وردن ۲ زینة الکریمه ۱۱۱

عبدالمجید شریف کاشانی

مجلد ۱۵۰

۱۰۰۰

کتابخانه

استفاد

در کتاب

از کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



یا تبیه در لایحه کماله و ...  
۱۳۲

نات ذکریه در لایحه ...  
۱۳۲

نم حرق و ...  
۱۳۲

کافور و ...  
۱۳۲

سل و ...  
۱۳۲

بر اندک و ...  
۱۳۲

نصف و ...  
۱۳۲

نصف و ...  
۱۳۲

بید و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

نم و ...  
۱۳۲

۱۱۷۵

مسیر سوم دانه مغز 26 در کتب اربعه رک 25



در آن کس که بر یک کلمه در لغت خود بنویسد

جمع آن بیست و یکم عدد از هر یک عدد یک

سلسل البول براده از ۲۵ تا ۱۰۰

حکم در دفع هر یک از اینها سهو است

در آن کس که در هر یک از اینها سهو است

کلامی که در هر یک از اینها سهو است

و لا اله الا الله و لا اله الا الله

سلسل البول حصه یک کلمه در لغت خود بنویسد

نحوه لایسا ۱۰۰ مثال سخن سخن سخن

عدد عدد لایسا ۱۰۰ مثال سخن سخن سخن

۱۰۰ حصه یک کلمه در لغت خود بنویسد

۱۰۰ حصه یک کلمه در لغت خود بنویسد

۱۰۰ حصه یک کلمه در لغت خود بنویسد

۱۰۰ حصه یک کلمه در لغت خود بنویسد

شقایق مقفله حصه ۱۲۵  
حقه اوله

و تین مع لیزران جمع در صحت شقایق  
بسیار سکه ناه که در کله کله  
حکام ۱۰۰ شکر که ۱۰۰ شکر است

مقطوعه شقایق شکر ۱۰۰ شکر که ۱۰۰ شکر است

که بدن سیه بد ۱۰۰ شکر که ۱۰۰ شکر است

تفتیق در ۱۰۰ تفتیق شقایق شکر ۱۰۰ شکر است

در ۱۰۰ تفتیق شقایق شکر ۱۰۰ شکر است

۱۱۲ شقایق شکر که ۱۰۰ شکر است

(شقایق ۱۰۰ شکر) در ۱۰۰ شکر است

بسیار شقایق ۱۰۰ شکر است

۱۰۰ شکر در ۱۰۰ شکر است

یک ۱۰۰ شکر در ۱۰۰ شکر است

شقایق شکر ۱۰۰ شکر است

بر ۱۰۰ شقایق شکر ۱۰۰ شکر است

۱۰۰ شقایق شکر ۱۰۰ شکر است

در ۱۰۰ شقایق شکر ۱۰۰ شکر است



نقار و ترک ۲۱۱

۱۰ کور و منزل و کور و محل لدنولس اشغال

سید احمد علی خان

ایکم در آنک  
حصه و لادن در یک بطور  
۲۳ کفر ۲ کفر

3991 1000 1000 1000

الحسن بن محمد بن أحمد بن علي

مع معون مونس

المعاني والادب

صريح معصاكا في الجمع ٢٢٠٠ ودرجات خواتم ٣٢٠٠

و امرات و بکرت از آن حضرت

ازم ۲۱ م دانه در دست بود

[illegible]

١٢

$\frac{1}{2} \left( \frac{1}{2} - \frac{1}{2} \right) = \frac{1}{2}$

صفحة ١٢ من ١٢

در این کتاب از صاحب این کتاب

کتابخانه عمومی

صفحه ۵۰ ریخت و از آن ۲۰ گرم برداشت

ایم نفق سیه ریخت شکر که ۳۷۰ گرم شد

۳۷۰ گرم حوا در آن کوبیده بپزد و غلظت دهد و از آن

۱۲۱ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۴۰ گرم

بپزد و از آن ۳۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم

بپزد و از آن ۳۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم

ریخت و از آن ۲۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم

بپزد و از آن ۳۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم

بپزد و از آن ۳۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم

بپزد و از آن ۳۰ گرم برداشت و از آن

۲۰ گرم برداشت و شکر قهوه ای به آن ۳۰ گرم



مرفخ که نیمه حیات به نیا از نیت طشت ۱۰۰ گرم

۱۰ گرم نیا که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۵۰ گرم آب که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

طشت ۱۰۰ گرم که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

بماه حبیب غم از ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

عنق درخت در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۵۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

نصفین از ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

۱۰۰ گرم نمک که در ۱۰۰ گرم آب غوطه خورده

چشم سبک و رنگ سبک

چشم سبک و رنگ سبک

۲

۳

محلوط بجهنم ۱۰ اکود در کفوه حاراب

کولانین به پیر که خون سبک بسم

محلوط کف و اوزر حاراب

کسول آرد و کسول بسم

در موقع خود دله عید





مهرور - اصول  
مکتوبه ی بک  
۱۱۲۲

# اصول پانادونی

نیز اصول مطلقین

اصول ادرنالن جهزف الامم درکه

اصول ارتشون جهزف الامم درکه

اصول یدیه طین

اصول ابره فین

اصول اریطالن

اصول لایور ابر کلین بود - دهم در

اصول نودفین دگر است - از کلیم دین و کلین

اصول لاکم مدس در فم

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر بهادر خان

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه

امیر لکویار و رفیع احمد راجه



همول کمر دفت - لاکه مدت کمر کتن

همول لاکه مدت ج لای کول چه سولین

همول لای کول

همول مرقن

همول لافرد

همول کول این

همول کتن لافرد

همول نود این

همول

همول

همول

همول

همول

همول

همول

همول

الکرا کول چه ارض خونی

همول کتن دکتان چه سولین

همول دکتان چه سولین

همول مرقن چه سولین

همول لافرد چه سولین

همول کول این

همول کتن لافرد

همول نود این

امبول نند سالوار

چم سغندر

امبول لولم لول

چم سغندر درو

امبول بستین

چم اکمال خول

امبول ایلارین

امبول لافین

چم مرص

امبول قوچالین

امبول به به ام قمر

امبول توافر

چم در حیات

امبول طار لاکم علات

چم نوت

امبول چکن

چم سغندر

امبول چار رز

امبول سب سمن

امبول اورمان

چم اورده

امبول لکمر

چم خراب

امبول فن

چم نوت

امبول لاکم علات

کوبه کور



امیرالکلیک

هم نوبت

هم نوبت

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت

امیرالکلیک

هم نوبت





